

## بررسی و مقایسه نسخه خطی لطایف المعنوی

### عبداللطیف عباسی گجراتی با شروح دیگر

احمد غلامی\*

#### چکیده

آن چه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، تأملی در شرح احوال عبداللطیف بن عبدالله عباسی و نسخه لطایف المعنوی من الحقایق المثنوی اوست. عبداللطیف عباسی، از محققان و مثنوی شناسان دوره جهانگیری (۱۰۱۴-۱۰۳۷) و اوایل دوره شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) است که در گجرات هندوستان چشم به دیدار جهان گشود. از او آثاری متعدد، در زمینه‌های گوناگون ادبی بویژه درباره مثنوی مولانا به زبان فارسی به یادگار مانده است. مثنوی به جهت برخورداری از مفاهیم عمیق قرآنی دارای ظاهر و باطنی نهفته و چند لایه است و به همین خاطر از دیرباز پیوسته در معرض شرح و تفسیر قرار گرفته است. یکی از این شروح، شرح عبداللطیف عباسی موسوم به لطایف المعنوی است. عبداللطیف در این کتاب به شرح ابیات مشکل مثنوی و ترجمه دیباچه‌های عربی آن پرداخته است و هم چنین ابیاتی که در آن اشاره به حدیث یا آیه‌ای از قرآن شده، آن را مورد بررسی قرار داده است. این کتاب در دوره‌های بعد نیز مورد توجه شارحان مثنوی چون نورالله احراری، محمد رضا لاهوری و در دوره معاصر کریم زمانی و دیگر شارحان قرار گرفته است. مقاله حاضر تلاشی است در جهت شناساندن این اثر به مخاطبان مثنوی و مقایسه آن با دیگر شروح مثنوی است.

#### کلید واژه‌ها:

عبداللطیف، شروح مثنوی، لطایف المعنوی، نسخه خطی.

\*- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن - ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۶/۰۲

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۱/۳۰

## مقدمه

جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولانا و مولوی، برای تفهیم مطالب عمیق عرفانی خود از شیوه‌های بیانی متعدد بهره‌جسته است و لازمه اصلی وارد شدن به منظومه فکری او، مطالعه عمیق آثار قرون چهارم تا هفتم هجری است که پس از آن فهم بسیاری از مطالب مثنوی و دیگر آثارش برای مخاطبان هموار می‌شود.

«بسیاری از لغات و تعبیرات، در مثنوی مولانا جنبه رمزی و نمادین دارد از این نظر مثنوی کتابی است که نباید ابیات آن را جداً از متن کلی شرح کرد بلکه صواب آن است که معنای ابیات مثنوی با حفظ جاذبه‌های عرفانی و ابعاد رمزی و با روش اصلی فکر و اندیشه مولوی توضیح داده شود». (دستی، ۱۳۹۱: ۸۱)

در واقع مثنوی نوعی تفسیر عرفانی قرآن است؛ زیرا از دو ویژگی بارز قرآنی برخوردار است. اول آن که همانند قرآن دارای ظاهر و باطنی نهفته و چند لایه است. دوم این که همان طور که در قرآن تمثیل‌ها، داستان‌ها برای عبرت آموزی بیان می‌شوند، مولانا نیز در مثنوی برای شرح و بسط مفاهیم، به آوردن داستان‌ها و حکایت‌ها مبادرت ورزیده است تا هر کس به اندازه فهم خویش از آن بهره‌گیرد.

به خاطر بهره‌گیری از همین مفاهیم قرآنی است که مثنوی او پیوسته مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است. یکی از این شروح، شرح عبداللطیف عباسی موسوم به *لطایف المعنوی من الحقایق المثنوی* است که در قرن یازدهم هجری به رشته تحریر درآمده است. در بخش بعدی به تفصیل بدان خواهیم پرداخت.

## پیشینه تحقیق

لطایف المعنوی من الحقایق المثنوی تاکنون در ایران تصحیح و چاپ نشده، اما درباره عبداللطیف و آثار او در کتاب‌های مختلف از جمله؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، تاریخ ادبیات در ایران، ج پنجم، تألیف ذبیح الله صفا، جهانگیرنامه اثر نورالدین محمد جهانگیری، بتخانه تألیف ملا محمد صوفی، عمل صالح تألیف محمد صالح کنبوه، پادشاه نامه تألیف

عبدالحمید لاهوری، تذکره نویسی در هند و پاکستان از سیدعلی رضانقوی مطالبی آمده است که به اختصار به معرفی عبداللطیف و آثار او پرداخته شده است. در ادامه به معرفی مؤلف و نسخه لطایف المعنوی پرداخته خواهد شد.

### عبداللطیف عباسی

عبداللطیف بن عبدالله عباسی (۱۰۴۸/ق/۱۰۴۹) یکی از مثنوی شناسان و محققان توانای دوره جهانگیری (۱۰۱۴-۱۰۳۷) و اوایل دوره شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) است. نبود منابع کافی در ایران درباره او، سبب گردیده تا بعضی از کاتبان او را به اشتباه یزدی<sup>(۱)</sup> بدانند، اما قراین و شواهد موجود این قول را رد می‌کند و نشان می‌دهد که عبداللطیف عباسی، در گجرات هندوستان چشم به دیدار جهان گشوده و در همان جا بالیده تا این که در انشا و ادب به مقام استادی نایل گردیده است. چنان که مؤلف کتاب **عمل صالح** به صراحت او را، گجراتی دانسته و درباره او می‌نویسد؛ «عبداللطیف گجراتی لشکرخانی، فکر تیز گردش مرحله پیمای جاده سخن است و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت...» (کنبوه، بی تا: ۳۳۹).

همین قول را مؤلف **پادشاه نامه** مورد تصدیق و تأیید قرار داده و می‌گوید:

«در سال ۱۰۴۲ «پنجم سال جلوس» او را به خدمت دفترتن تعیین نمودند. رأی مادی داس که به خدمت دفترتن که طلب و تنخواه به آن باز بسته است قیام می‌نمود و به هفت هزاری ذات و صد و پنجاه سوار سرفرازی داشت، چون کبرسن دریافته بود بنابراین خدمت مسطور به ملا عبداللطیف گجراتی که از فن نویسندگی و قوف دارد تفویض فرمودند...» (لاهوری، بی تا، ج ۲: ۱۳۰)

عبداللطیف، خود در کتاب **بتخانه**<sup>(۲)</sup> اثر ملا محمد صوفی مازندرانی، به صراحت بیان داشته که زادگاهش گجرات است از مقدمه این کتاب برمی‌آید که او تحصیلات علمی و ادبی خود را در همین شهر به پایان رسانده و از محضر صوفی مازندرانی که در آن ایام در گجرات اقامت داشته، استفاده‌ها نموده و در کارهای علمی و ادبی با وی همکاری داشته است. چنان که در مقدمه آن آمده است:

«بنده نحیف خاک نشین مسکین و ضعیف، عبداللطیف بن عبدالله عباسی از بار یافتگان بساط آن عارف یقینی بود خود را از زمره ریزه چینان خوان آن نعمت بی دریغ می شمرد و دراستکتاب و مقابله آن کتاب مستطاب به قدر [ی] دخلی داشت و دراصل ترتیب این نسخه دربلده طیبه گجرات صان الله تعالی عن الآفات لازم دانست چند کلمه برسبیل یادگار نگاشته قلم شکسته رقم که وطن این اقل العباد است صورت انعقاد پذیرفته، برذمه حق‌گزاری و سپاس داری گرداند تا هر کس به مطالعه این کتاب فایز گردد» (صوفی، ۱۰۲۱ ه: ۴)

پس باین اقوال، هیچ شک و تردیدی در گجراتی بودن عبداللطیف باقی نمی ماند.

### مرگ عبداللطیف عباسی

درباره درگذشت این دانشمند گجراتی، مدرک قابل قبولی در دسترس نیست تا بتوان در باره مرگ وی اظهار نظر کرد. فقط دانشمند انگلیسی استوری<sup>۱</sup> در کتاب معروف خود ادبیات فارسی «چشم اندازی زیست کتابشناختی»<sup>۲</sup> نوشته که عبداللطیف در سال دوازدهم جلوس شاه جهانی در میان سنوات (۱۰۴۸-۱۰۴۹) درگذشته است. اگرچه وی مشخص نکرده که این اطلاع از چه مأخذی گرفته ولی به احتمال قوی باید درست باشد؛ زیرا مؤلف کتاب پادشاه نامه، روایتی در باره عبداللطیف ذکر می کند که حدس آقای استوری را قوت می بخشد. وی گوید عبداللطیف در سال «۱۰۴۷ ه» از جانب شاهجهان به لقب عقیدت خان سرافراز گردید ولی چون در این تاریخ مریض گردید؛ لذا قادر به انجام وظایف محوله نشد، پس شخص دیگری به جای او انتخاب کردند؛ «چون عبداللطیف مخاطب به عقیدت خان که دفترتن به او متعلق بود از استیلا بیماری به خدمت مرجوعه نمی توانست پرداخت. دیانت رای، دفتردار خالصه را به عنایت خلعت و منصب هزاری ذات و صدپنجاه سوار از اصل و اضافه برنواخته، خدمت دفترتن نیز به او تفویض فرمودند». (کنبوه، بی تا، ج ۲: ۹۲). پس این احتمال هست که او بر اثر همین بیماری یک سال بعد یعنی؛ به سال ۱۰۴۸ ه درگذشته باشد.

<sup>۱</sup> - C.A. storey

<sup>۲</sup> - survey persian literature : A Bio-bibliographical

## تأثیر مثنوی در شبهه قاره

اگرما آن نکاتی که مثنوی را در شبهه قاره ارزش و بها داده است مورد مذاقه قرار دهیم به مطالب زیادی دست خواهیم یافت و بعید به نظر می‌رسد بتوان کتابی را از لحاظ تعداد عنوان و مطالب گوناگونی که درباره کتاب مثنوی هست، با آن مقایسه کرد. مثنوی مولانا از بسیاری جهات برای مردم شبهه قاره مظهر عشق و دلدادگی و بازتاب جوانمردی بوده است. با این که مولانا در طول عمر خویش سفری به هند نداشته است، مآلهای بنگاله، او را یک روح بزرگ می‌دانند و به اعتقادشان مثنوی او یک الهام آسمانی است. نویسنده مقاله تأثیر صوفیان ایران در تصوف شبهه قاره بر این باور است؛ «ما مسلمانان شبهه قاره، اسلام را بیشتر به دست ایرانیان قبول کردیم و تعالیم مذهب اسلام و تفسیر و مطالب آن را که به زبان عربی بود به زبان فارسی شیرین و جالب صوفیان آموختیم و تأثیری که ایران و ایرانیان به اندیشه و فکر ما دادند محو شدنی نیست». (چودهری، ۱۹۸۹م: ۴)

بررسی هانشان می‌دهد که شیخ بهالدین زکریای مولتانی از صوفیان بزرگ و معروف شبهه قاره در نفوذ و رسوخ تصوف و ترویج افکار مولانا و عرضه اصول اخلاقی مثنوی در شبهه قاره نقش بسزایی داشته است. او معاصر مولوی بود و خانقاهش در مولتان، تجلی گاه این تأثیر و نفوذ بوده است. زکریا مریدان زیادی داشت که به منظور تبلیغ به نقاط هند و بنگال سفرهای طولانی می‌کردند و اندیشه‌های مرشد خود را که مبتنی بر اندیشه و افکار مولانا بود منتشر می‌ساختند. زکریا سلسله و طریقه سهروردی را که در ایران رایج بود در شبهه قاره رایج کرد. از سویی ورود فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸) و اقامت او به مدت یک ربع قرن در مولتان، در نقل و انتقال نفوذ فکری مولانا بسیار مؤثر بوده است. شیخ فخرالدین عراقی تحت تأثیر اندیشه‌های مولانا بود و ارتباط نزدیک با او داشت؛ در غزل‌های عارفانه از او تقلید می‌کرد. در بغداد با شیخ شهاب‌الدین سهروردی بیعت کرد و بنا به دستور او به هند رفت و در حلقه مریدان شیخ بهالدین زکریا درآمد و بدین ترتیب توانستند افکار مولانا را تا دورترین نقاط هند گسترش دهند.

به طور کلی در هند عشق به مولانا محدود به صوفیان نبوده است بلکه حاکمان نیز، نسبت به او ارادت می‌ورزیدند. اکبر شاه (حک: ۱۰۱۳-۹۶۳) به مثنوی عشق می‌ورزید، داراشکوه پسر

شاهجهان مثنوی سلطان ولد «ولدنامه» را به دست خود استنساخ کرد. اورنگ زیب برادر دارا، نیز آن قدر شیفته اشعار مولوی بود که معلم او شرحی بر مثنوی نوشت.

از نویسندگان و شاعران صاحب نامی که در شبهه قاره تحت تأثیر اندیشه و کمالات معنوی مولانا بوده اند می توان نمونه وار، افراد ذیل را نام برد:

طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶) غنی کشمیری (متوفی ۱۰۷۷) حکیم کاشانی (متوفی ۱۰۶۶) لعل شهباز قلندر (متوفی ۶۷۳) شرف شاه بوعلی قلندپانی پتی (متوفی ۶۳۴) امیر خسرو دهلوی (متوفی ۷۲۵) فخرالدین عراقی (متوفی ۶۸۸) میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی (متوفی ۱۰۵۲) عبدالقادر بیدل روهری (متولد ۱۲۳۱) ابوالمعالی (متوفی ۱۰۲۴) مولوی محمد رضا لاهوری، مولانا شرف علی تهانوی، ملا عبدالحمید سیالکوتی، نظام الدین، اسلم رازی و بسیاری از سخنوران برجسته معاصر نظیر «دکتر سید محمد اکرم، محمد یوسف چشتی، سیمای اکبرآبادی، نذیر عرشی، دکتر خلیفه عبدالحکیم، دکتر افضل اقبال، مولانا شبلی نعمانی (متوفی ۱۳۳۲) شاه عبداللطیف بهتایی (متوفی ۱۱۶۵)....» (صافی، ۱۳۸۷: ۲۱۸)

### شرح نویسی بر مثنوی مولانا

مثنوی مولانا به جهت برخورداری از مفاهیم قرآنی و رمزهای عرفانی از همان آغاز سُرایش همواره ذهن بسیاری از یاران و مریدان مولانا را به خود جلب می کرد. از مکتوبات مولانا برمی آید که مولانا در زمان حیات خویش آن چه «اذهان و کافه انام از این رمزها در بهره اندوزی دچار مشکل می شد، با کلام جان بخش خویش، کلام مثنوی را تفسیر و تبیین می نمود و ایشان بارها در فهم ابیات و معانی رمزآلود مثنوی به خود مولانا مراجعه و از او سؤال می نمودند.» (مولوی، ۱۳۷۲: ۷)

باری تفسیر و تبیین رمزهای مثنوی از همان آغاز سُرایش مثنوی شروع شد و در ادوار بعد تبدیل به یک مکتب ادبی و فلسفی گردید. نوشتن شرح بر مثنوی نه تنها در ایران، بلکه در پهنه جغرافیای جهان نیز مورد توجه قرار گرفت و مهم ترین شرح های مثنوی، در آسیای صغیر هندوستان، آذربایجان، ماوراءالنهر خراسان و ولایت مرکزی و جنوبی ایران نوشته شدند. به طور

کلی شرح نویسی بر مثنوی سه مرحله مهم را پشت سر گذاشته است که به اختصار بدان می پردازیم:

**مرحله اول:** سده هفتم تا دهم هجری است. که در این دوره بیشتر مفاهیم کلیدی و گاهی لغوی و برخی اصطلاحات مثنوی مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفته است. از جمله شرح های این دوره می توان به *دقایق الحقایق احمدرومی*، *جواهر الاسرار* و *زواهر الانوار کمال الدین خوارزمی*، شرح مشکلات مثنوی از محمد بن یحیی لاهیجی و شرح مثنوی معنوی از شاه داعی شیرازی اشاره کرد.

**مرحله دوم:** مربوط به سده یازدهم تا سیزدهم هجری است. از مهم ترین شرح های این دوره می توان به *لطایف المعنوی عبداللطیف عباسی*، *مکاشفات رضوی محمد رضا لاهوری*، شرح نورالله احراری، شرح شاه عبدالفتاح، شرح مثنوی ابوالمعالی لاهوری، شرح مثنوی ولی محمد اکبرآبادی اشاره کرد. در این دوره تصحیح نسخه های خطی مثنوی نیز مورد توجه قرار می گیرد که از جمله آنها می توان به تصحیح نسخه ناسخه مثنوی عبداللطیف عباسی اشاره کرد که مؤلف متن مثنوی را بر اساس نسخ خطی گوناگون تهیه و تصحیح کرده است.

**مرحله سوم:** از آغاز سده بیستم تا به روزگار ماست، که از لحاظ علمی و وسعت جغرافیایی نسبت به دوره های دیگر از عمق و وسعت بیشتری برخوردار است. ویژگی مهم شرح نویسی این دوره، آن است که از انحصار زبان فارسی و عربی و ترکی بیرون آمده و شرح هایی هم به معروف ترین زبان های اروپایی نوشته شده است. شرح های این دوره بیشتر با نظرات نقادانه و اصول و روش های تحقیق علمی نوشته شده اند. از جمله این شروح، می توان به شرح و توضیح و نقد تحلیل مثنوی معنوی به اهتمام نیکلسون از انگلستان، بدیع الزمان فروزانفر از ایران، عبدالباقی گلپینارلی از ترکیه و شرح جامع مثنوی از کریم زمانی اشاره کرد.

### مُعرفی لطایف المعنوی

لطایف المعنوی شرحی است بر ابیات دشوار مثنوی که مصنف آن را بعد از نسخه ناسخه مثنوی تألیف کرده است. عبداللطیف در مقدمه کتاب اشاره کرده که این کار بر اساس حواشی نسخه ناسخه تدوین شده است. در واقع صورت انسجام یافته حواشی و اضافات نسخه ناسخه

است که «به استدعای جمعی از اخوان الصفا و خلان الوفا» به رشته تحریر درآمده است. شارح در این شرح، تمام دیباچه‌های عربی مثنوی را به فارسی روان برگردانده است شاید در میان شارحان مثنوی او اولین کسی باشد که به چنین کاری مبادرت ورزیده است و هم چنین ابیات مشکل مثنوی را از زوایای مختلف مورد شرح و تفسیر قرار داده است. چنان که در مقدمه آمده است: «شرح بعضی ابیات مشکل فارسی و ترجمه و اشعار مفصل و دیباچه‌های تازی مثنوی مولوی معنوی و برخی از فوائد عوائد آن که بنده ضعیف و ذره نحیف، عبداللطیف بن عبدالله عباسی عفی عنهما توضیح و تشریح آن را لابد می‌دانست و به اعتقاد این اقل العباد، خالی از خفای نبود درحین تصحیح و تنقیح و مطالعه و مباحثه این کتاب حقیقت نصاب بعد از چندین تحقیق و تدقیق و تفحص و تفتیش به نیروی سعی و اجتهاد به دست آورده در مثنوی که به نسخه ناسخه مُسمی شده بر حواشی قید نموده و تفسیر آیات و ترجمه احادیثی که حضرت مولوی نورالله مرقده بعضی را در طی ابیات به طریق اقتباس و تلمیح اشاره به آن فرموده‌اند و بعضی جاها تصریح و تذکار آیت و حدیث نشده مضمون و مفهوم آن را به نظم درآورده اند و کمترین همه را از مُصحف مجید و تفاسیر حقیقت پذیر به غواصی طبع برآورده آیات را به قید سوره و سی پاره و احادیث را به قید راوی و کتاب نوشته است». (عباسی، سده یازدهم: ۱)

این کتاب به جهت اهمیّت و اعتباری که داشته در دوره‌های بعد، همواره مورد توجه شارحان مثنوی نظیر نورالله احراری و محمدرضا لاهوری، شاه عبدالفتاح و ولی محمد اکبرآبادی قرار گرفته است. در ایران نیز کتاب چندان مهجور نبوده بلکه شارحانی چون کریم زمانی در شرح خود بر مثنوی از آن استفاده کرده است.

زمان تألیف این کتاب مشخص نیست. عبداللطیف در مرآه الحقایق اشاره کرده که کار علمی و تحقیقی‌اش بر مثنوی تا سال ۱۰۳۸ ادامه داشته است. (نذیر، ۱۳۵۱: ۸۲) از آن جا که نسخه ناسخه مؤلف به سال ۱۰۳۲ کتابت شده است، پس می‌توان تخمین زد که این شرح در فاصله بین سال‌های (۱۰۳۲-۱۰۳۸) صورت گرفته است.



### نسخه های خطی این اثر

از این کتاب نسخه های فراوانی باقی مانده و چند بار در هند چاپ شده است. به اختصار به برخی از آنها اشاره می کنیم؛

۱. چاپ سنگی لکنهو در سنه ۱۲۸۲ ق ۱۸۶۶ م

۲. چاپ سنگی کانپور در سنه ۱۸۷۶ م.

و نسخه های خطی آن؛

در کتابخانه پوهنتون بمبئی، کتابخانه اندیا آفس لندن، موزه بریتانیا، بانکی پورهند.

(حبیبی، ۱۳۵۱: ۴۵)

در ایران نیز نسخه هایی از آن موجود است؛

کتابخانه دانشگاه تهران، ش: ۱۱۰۰، مجلس شورای اسلامی، ش: ۱۵۴۵، کتابخانه آستان مقدس حضرت معصومه (س) ش: ۵۲۲۸.

### مقایسه لطایف المعنوی با دیگر شروح

این شرح در قیاس با سایر شروح مثنوی، از مزیتها و فضیلت هایی برخوردار است که سایر شروح کمتر بدان پرداخته اند. پیش از وارد شدن به بحث، ذکر این نکته ضروری است که بدانیم ابیات مثنوی مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته اند و نمی توان آن ها را جدا از هم معنی کرد. یکی از لغزش هایی که شارحان مثنوی بدان گرفتار آمده اند بی توجهی به همین اصل است. آنها ابیات مثنوی را به صورت مستقل و جدا از ابیات دیگر، مورد شرح و تفسیر قرار داده اند و همین مسأله سبب گمراهی آنان شده است.

عبداللطیف عباسی از جمله شارحانی است که به این اصل پیوستگی در ابیات مثنوی، نیک توجه داشته است. دوبیت ذیل را از منظر شارحان قدیم و جدید و عبداللطیف، مورد بررسی قرار می دهیم تا ببینیم چطور عدم توجه به این اصل پیوستگی در ابیات، مایه لغزش آنها شده است؛

واز ادب معصوم و پاک آمد ملک

«از ادب پر نور گشته این فلک

شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب»

بُد ز گستاخی کسوف آفتاب

(مولوی، دفتر یکم: ۹۹)

از بررسی شروح مختلف چنین برمی آید که همه آنها بدون استثنا بیت دوم را جدا از بیت نخست در نظر گرفته اند، در حالی که این دو بیت به نوعی موقوف المعانی اند. برای اثبات این مطلب ابتدا نظرهای گوناگون شارحان را در باره معنی بیت دوم نقل می کنیم و سپس پیوستگی دو بیت را نشان خواهیم داد. اختلاف شارحان در باره مصراع اول بیت دوم در این است که چه کسی مرتکب گستاخی شده و باعث گرفتگی خورشید گردیده است؟

### نظر اول: گستاخی خلق

مؤلف شرح مثنوی معنوی نوشته است؛ «بعضی از گستاخی و اسائت ادب به فعل مناهی حضرت الهی آفتاب رامنکسف می گرداند تا باشد که این آیت هایلله منتبه شوند و از معاصی باز آیند و به دعا و طاعت افزایند». (شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۷)

صاحب مکاشفات رضوی شبیه کلمات و عبارات شاه داعی الله شیرازی آورده و می گوید؛ «اگرچه این معنی در این مقام مناسب است اما با مصراع ثانی بیت موافقت ندارد و پس از آن نظر چهارم را که خواهیم آورد، ذکر کرده است». (لاهوری، ۱۳۸۱، دفتر اول: ۱۵) و شارح فاتح الایات نیز دو وجه ذکر کرده که وجه اول آن همین گستاخی خلق است؛ «مراد از اسناد گستاخی به آفتاب اسناد آن به مردم است یعنی شئامت گستاخی مردم حتی به خورشید روشنایی بخش عالم کرده و حجاب نورش شده است، در نتیجه آفتاب چند ساعتی منکسف شده تا مردم توبه کنند و دست انابت برآرند و این تنبیه الهی است». (انقروی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۷۷)

در شرح بحر العلوم نیز معاصی خلق به عنوان یکی از این وجوه ذکر شده است. (سهالوی، ۱۳۳۰: ۱۵).

### نظر دوم: گستاخی قمر

مؤلف شرح اسرار نوشته است؛ «یعنی از گستاخی قمر بود که در قدام شمس ایستاد، چه کسوف شمس به حیولت قمر است میان ابصار و شمس در وقت اجتماع هر دو در برج واحد. (سبزواری، ۱۲۸۵: ۱۷) گلپینارلی هم بدون این که از سبزواری یادی کند عین نظر ایشان را بیان داشته و می گوید؛ «... این تاریکی به سبب گستاخی ماه و عدم رعایت ادب از جانب آن می تواند

توجیه گردد». (۱۳۷۱، ج ۱: ۱۰۰) استاد فروزانفر نیز بدون ردّ یا قبول، همین نظر سبزواری را ذکر کرده است. (۱۳۷۵، ج ۱: ۷۶).

### نظر سوم: علائم قیامت

مؤلف مثنوی شریف می نویسد؛ «ظاهراً مصراع اول ناظر است به آن چه درباره علائم قیامت نقل کرده اند که مردم اکثر بدکار می شوند و خداوند نور ماه و آفتاب را می گیرد و آنها سیه فام می گردند و از مغرب طلوع می کنند». (فروزانفر، ۱۳۷۵، ج ۱: ۷۷).

### نظر چهارم: کژروی خورشید

درست ترین و دقیق ترین نظری که در این باره اظهار شده و با کلام خود مولانا در جای دیگر مثنوی تطبیق می کند گفته عبداللطیف در لطایف المعنوی است: «مقرر است که آفتاب در هر دوره ای که عبارت از سالی باشد از عقدتین رأس و ذنب یک مرتبه عبور می نماید و به سیر مقررّی که دارد از حوالی جوزهرین می گذرد و هرگاه از سیر اکثری خود در سالی یا زیاده عدول کند و مرکز او محاذی یکی از دو عقده یا قریب به آن می شود در خوران کسوف کلی یا جزوی در حال مقارنت قرار می افتد و این گستاخی و کج روی اوست، چه اگر از جاده قدیم و طریق مستقیم که سیر اکثری او بود تجاوز نکردی کسوف واقع نشدی...». سپس دوبیت از دفتر ششم مثنوی در همین موضوع نقل می کند که کلید گشایش این معما است؛

آفتاب ار بر فلک کژ می جهد

در سیه رویی کسوفش می دهد

کز ذنب پرهیز کن هین هوش دار

تا نگردي تو سیه رو دیگ وار

(عبّاسی، سده یازدهم: ۱۱)

درواقع عبداللطیف نظر خود را براساس گفته خود مولانا به دست داده است، و سرانجام نیکلسون با دقت و واقع بینی خود همین نظر اخیر را پذیرفته و می نویسد: «شاعر چنین می اندیشد که هرگاه خورشید جسارت ورزد به این که از مسیر معین خود انحراف یابد کسوف وسیله تأدیبی است که خداوند بر او وارد می آورد تا او را منضبط سازد». (نیکلسون، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۶).

پس بدون تردید منظور مولانا از «بُدزگستاخی کسوف آفتاب» هیچ نیست جز این که خورشید از مسیر مستقیم همیشگی خود منحرف شده و سیاهی به بار آورده است و این همان چیزی است که عبداللطیف به درستی به آن اشاره کرده است.

چنان که پیش از این اشاره کردیم این بیت موقوف المعانی است، به نحوی که مصراع‌های اول دو بیت با یکدیگر و مصراع‌های دوم با یکدیگر کامل می‌شود. پس معنای بیت چنین می‌شود:

خورشید تا زمانی که ادب را رعایت می‌کند و در مسیر مستقیم خود حرکت می‌کند آسمان پر نور است و به محض این که تخطی کرد دچار روسیاهی و گرفتگی می‌شود همان گونه که ملک در اثر رعایت ادب، معصوم و پاک است و عزازیل در اثر گستاخی و نافرمانی روسیاه و رانده درگاه شد.

از نقل مطالب بعضی شارحان دیگر که جز تکرار آنچه آوردیم نبود به رعایت اختصار صرف نظر شد.

### بررسی لطایف المعنوی

این شرح همانند شرح‌های دیگر که در شبه قاره به نگارش درآمده‌اند دارای محاسن و معایبی است که مقاله حاضر تلاش می‌کند به اختصار آن را از زوایای مختلف، مورد بررسی قرار دهد؛

۱- «بود کمپیری نود ساله کلان  
چون سرسفره رخ او توی توی  
پر تشنج روی و رنگش زعفران  
لیک دروی بودمانده عشق شوی

عبداللطیف نوشته: «مراد از سفره در مصرع سوم، توشه دان است و رخ پیرزن در چین و شکن به آن مانند شده». (عباسی، سده یازدهم، دفتر ششم: ۲۴۵) این ابیات در توصیف پیرزنی نود ساله است که چهره‌ای پر از چین و شکن چون سر سفره داشته ... آنچه که در این جا سبب لغزش شارحان مثنوی شده ترکیب «سرسفره» است.

دکتر شهیدی در توضیح «سرسفره» گوید: «بعضی شارحان آن را دستارخوان معنی کرده‌اند و بعضی گوشه سفره؛ اما چنان که می‌بینیم دستارخوان و سرسفره (خود به خود) چین و شکن ندارد

و چین و شکن عارضی ممکن است در هر پارچه‌ای پدید شود و اختصاص به سفره ندارد تا مشبّه‌به قرار گیرد ... سپس به این نتیجه رسیده‌اند که ظاهراً از سرسفره در این بیت توی و چین و شکن مقصود است». (شهیدی، ۱۳۸۱: ۱۸۴) دیگر شارحان مثنوی چون کریم زمانی، محمد استعلامی ... نیز شبیه به این نظر پذیرفته‌اند که به جهت رعایت اختصار از ذکر آن صرف نظر شد. از تأمل در متون ادبی، این موضوع صراحت می‌شود که در قدیم دو نوع سفره رایج بوده است که یکی از آنها پارچه‌ای گسترده بوده که انواع خوردنی و نوشیدنی بر آن می‌نهادند، گاهی بدان «دستارخوان» نیز می‌گفتند و سفرهٔ امروزی تقریباً شبیه به آن است؛

یکی سفره پیش پرستندگان      بگسترد و برخاست چون بندگان  
(فردوسی، ۱۳۹۰: ۸۷۲)

و دیگری که با موضوع بحث ارتباط دارد به صورت سفرهٔ امروزی نبوده، بلکه توشه دان یا پارچه‌ای مدور بوده است که سر آن را با بند یا ریسمانی می‌بستند و به میخ آویزان می‌کردند. چنان که در ابیات زیر دیده می‌شود:

صوفیی برمیخ روزی سفره دید      چرخ می‌زد جامه‌ها را می‌درید  
بانگ می‌زد نک نوای بی‌نوا      قحطها و دردها را نک دوا  
چون که دود و شور او بسیار شد      هر که صوفی بود با او یار شد  
بوالفضولی گفت صوفی را که چیست      سفرهٔ آویخته و زنان تهی است  
(مولوی، دفتر سوم: ۴۷۳)

گاهی سرسفره را با بند یا ریسمان می‌بستند؛

برسفره هر آن که خورد حلوا      چون سفره شود رسن به گردن  
(بیلقانی، ۵۸۹: ۶۷)

بستم سرسفره زمین را

بگشایم سرخمان را  
(مولوی، ۱۳۸۴: ۱۲۴)

یکی از معانی سفره در کتب لغت، توشه‌دان مسافر ذکر شده است (منتهی الارب) که با سفر

رابطه دارد؛

به سفرسفره گزین خوانچه مگزین      مردخوان باش غم خانه مخور  
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۶۶۶)

پس با توجه به شواهد بالا، نظر شارحان در باره سفره ردّ می‌شود؛ زیرا «سرسفره» در این جا رابطه‌ای با دستارخوان یا گوشه سفره ندارد و معنای دقیق آن این است که شکل سفره در این مصرع با شکل سفره امروزی تفاوت دارد و سفره مورد بحث مانند توشه‌دانی بوده است که گاه در سفر از آن استفاده می‌کردند و هم‌چنین سرآن بند یا ریسمانی داشته که بوسیله آن، سرآن را می‌بستند در اثر همین بستن چین و شکنی در سرآن بوجود می‌آمد. در مصرع مورد بحث نیز «سرسفره» به خاطر چین و شکنی که داشته، مشبّه به روی پیر زن قرار گرفته است. با این توضیح معلوم می‌گردد که درک عبداللطیف از «سفره» در این بیت کاملاً درست و دقیق بوده است.

۲- عبداللطیف، گاهی در تشریح برخی از ابیات از نظرات متقدمین بهره گرفته که در واقع با این کار به کلام خویش ارزش و اعتبار علمی بخشیده است؛

«بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند

... عارف نامی مولانا عبدالرحمان جامی... در شرح این بیت که مفتاح مثنوی است... نی را قلم متصور کرده... و مولانا حسین خوارزمی نیز آن را حقیقت محمدی دانسته است... و در پایان خود بر این باور است مراد از نی همان روح قدسی است». (عباسی، سده یازدهم، دفتر اول: ۸) همین اقوال عبداللطیف، در شرح مثنوی نورالله احراری (۱۱۰۴: ۴) و مکاشفات رضوی سید عبدالفتاح (۱۲۹۳: ۳) نیز آمده است. از این مطالب چنین بر می‌آید که کتاب لطایف المعنوی عباسی، نزد شارحان هندی چندان مهجور و گمنام نبوده، بلکه از اهمیت و اعتباری ویژه‌ای برخوردار بوده، به گونه‌ای که در دوره‌های بعد نیز مورد توجه شارحان ایرانی نظیر فروزانفر قرار گرفته است. این دو شارح در شرح‌های خود بیش از صدبار از شرح عبداللطیف بهره جسته‌اند و در برخی موارد به عبداللطیف خُرده گرفته‌اند و کلامش را مورد نقد قرار داده‌اند.

فروزانفر نیز در شرح مثنوی شریف، ضمن برشمردن نظرات گوناگون بویژه کلام عبداللطیف درباره این بیت در نهایت به این نتیجه رسیده که مراد مولانا از نی «همان سازبادی است که با نفس و دم می‌نوازند به دلیل آن که مولانا خود موسیقی می‌دانسته است و انس و علاقه و آفری به این ساز داشته است». (۱۳۷۵، ج ۱: ۳).

۳- یکی از ابهام‌ها و پیچیدگی‌های مثنوی، وجود مباحث کلامی، فقهی، فلسفی و عرفانی است. تا خواننده درک درستی از این مباحث نداشته باشد نمی‌تواند ابهام‌های موجود در مثنوی را حل کند. عبداللطیف، بخش قابل توجهی از این شرح را، به مباحث فقهی و عرفانی... اختصاص داده است و در مواردی شواهدی از خود مثنوی برای آن ارائه داده که می‌تواند در گشایش بیت سودمند و مفید واقع شود؛

«چون برای حق و روز آجله ست  
گر خطایی شد دیت بر عاقله ست

عبداللطیف نوشته عاقله: یک اصطلاح فقهی است و آن خویشان مرد کشنده غیر مکلف که بخاطر عدم بلوغ، دیت بر ایشان قسمت کنند». (عباسی سده یازدهم، دفتر ششم: ۲۶۸)

«هر که جز ماهی ز آبش سیر شد  
و آن که بی روزیست روزش دیر شد

گوید؛ ماهی عبارت از عارف کامل است چنان چه در دفتر دوم در قصه جوحی ... آمده است؛  
هر که دید آن بحر را او ماهی است  
هر که دید الله را الهی ست

دیر شدن؛ به معنی ضایع شدن و ازدست رفتن است. چنان چه مولوی خود در قصه شیر و گرگ فرموده است؛

چون رسد آن جا بیند گرگ و شیر  
عمر ضایع راه دور و روز دیر

(همان، دفتر یکم: ۱۰)

۴- مصنف در تدوین این اثر، از کتاب‌های متعدد بهره‌جسته است؛ در برخی موارد بر آنها خرده گرفته و کلام‌شان را مورد نقد قرار داده است که بحق، نقدش به جاست؛

«هم چنان کاینجا مغول حيله دان  
گفت می جویم کسی از مصریان

گوید؛ «میر عضدالدوله انجو لفظ کاینجا را که در این بیت واقع شده، جا مغول با میم موقوف و غین مضموم و و او مجهول در فرهنگ خود به معنی حرام‌زاده تصحیح کرده و همین بیت مثنوی را متمسک آورده و بر طبع هر حلال‌زاده ظاهرست که این معنی در این مقام حرام‌زاده است و اصلاً مناسب ندارد... چه مراد مولوی محلّ تشبیه فرعون است نسبت به قوم بنی اسرائیل یا مکر مغول نسبت به مصریان...». (عباسی سده یازدهم، دفتر سوم: ۱۲۰)

۵- از دیگر تعقیدات و پیچیدگی‌های مثنوی، وجود آیات و احادیث و روایات است. مؤلف درصد بالایی از این کتاب را، به شرح ابیات از زوایای قرآنی و احادیثی اختصاص داده و هم‌چنین آدرس تمام آنها را، استخراج و در اختیار علاقه‌مندان مثنوی قرار داده است؛

«ظنّ موسی بود بر اندازه لیک هم فزون آمد زگفت یار نیک

گفته؛ بیت اشارت به قصهٔ موسی و خضر علیهما السلام که در سی‌پارهٔ سبحان‌الذی در سورهٔ کهف واقع شده: «قال فإن اتبعنی فلا تسئلنی عن شیءٍ حتّی أحدث لک منه ذکراً...» (همان، دفتر دوّم: ۹۵)

«می‌بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گرددز مدحش متقی

گوید؛ مضمون این، حدیث است که بیهقی در شعب‌الایمان روایت نموده از انس رضی‌الله عنه اذ مدح الفاسق غضب الرب و اهتزله العرش یعنی پیغمبر فرمود: چون مدح کردهٔ فاسق از جادهٔ شریعت بیرون شود حق سبحان تعالی در غضب شود و برای او عرش بجنبند از سر غضب و سنخط». (همان، دفتر اوّل: ۳۹)

گاهی مؤلف در توضیح و تفسیر برخی ابیات، دچار لغزش‌هایی شده است که البته این نوع لغزش‌ها در این کتاب چندان چشم‌گیر نیست؛

«نیستم حافظ مرا نوری بده در دو دیده وقت خواندن بی‌گره

عبداللطیف نوشته است؛ «گره بر وزن خجل به معنی گریه است». (عبداللطیف، سدهٔ یازدهم، دفتر سوّم: ۱۸۴) چنان‌که از فحوای کلام برمی‌آید این معنی در این جا چندان کاربرد ندارد، شاید علت این خطای بارز برای مؤلف، به خاطر لفظ «دودیده» در مصرع دوّم باشد که او را بر آن داشته تا لفظ «گره» را در معنای گریه در نظر بگیرد که به نوعی پیوند معنایی داشته باشد والله اعلم. به هر روی اگر «گره» را به کسر کاف فارسی به معنی عقده بخوانیم و بیت را چنین معنی کنیم دقیق‌تر است؛ از خدا می‌خواهد نوری به او عطا کند که قرآن را بی‌هیچ اشکال و ایرادی تلاوت کند.

«در فتاد از موزه یک مارس‌یاه زآن عنایت شد عقابش نیک خواه

مصنّف «عنایت را در معنای خواهش گرفته یعنی؛ عقاب خواهش بردن موزه نموده، نیک‌خواه شد». (همان، دفتر سوّم: ۲۰۲) آشکار است که این معنی به هیچ وجه درست نیست بلکه مراد از



عنایت، عنایت الهی است و معنی بیت چنین می‌شود؛ ماری سیاه از داخل کفش بر زمین افتاد؛ بنابر این به سبب عنایت الهی آن، عقاب خیرخواه حضرت رسول «ص» شد.  
«مکران فارس چو انگیزید گرد آن غبارت ز استغاثت دور کرد

عبداللطیف نوشته است؛ «مکر این جا به معنی غضب است». (همان، دفتر سوم: ۱۵۷)  
ظاهراست که مکر را غضب دانستن لازم نیست بلکه به معنای خود باشد بهتر است.  
برخی دیگر از لغزش‌های مؤلف، ناشی از اختلاف نسخه است. چون این شرح، براساس نسخه ناسخه سقیمه، که اثر دیگر مؤلف و تصحیح انتقادی او از مثنوی است، تهیه و تدوین شده است. عبداللطیف در مقدمه این نسخه، اشاره داشته که این کتاب با هشتاد نسخه خطی مقابله شده است. (عباسی، ۱۰۳۲: ۳) پس اگر به مواردی از این اختلاف‌ها برمی‌خوریم ناشی از همین مسأله است. درذیل به رعایت اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛  
«صورت برهم زدن از چشم تنگ اختلاط جان‌ها در صلح و جنگ

عبداللطیف نوشته که «در بیت تعقید واقع شده است یعنی؛ صورت تلاقی و اختلاط جان‌ها در صلح و جنگ از چشم تنگ است و تفرقه تلخ و شیرین و نور و نار و صالح و طالح از این نظر مجازی پدید نمی‌آید و از دریچه عاقبت مرئی می‌توان شد...». (عبداللطیف، سده یازدهم، دفتر یکم: ۵۸) در این بیت اختلاف بر سر واژه «چشم» است. این که شارح اختلاط جان‌ها را در صلح و جنگ ناشی از چشم دانسته، چندان منطقی نیست. این واژه در چاپ نیکلسون به صورت «جسم» ضبط شده است و این با فحوای بیت سازگارتر است.

مولانا می‌گوید: «از این جسم مادی و محدود دریای شیرین پدید می‌آید که عبارت است از پرهیزکاران و امواجی که از این دریا به ظهور می‌رسد مهر و صلح است ولی دریای تلخ عبارت از بدکاران و امواجی که از آن آشکار می‌شود قهر و جنگ است». (زمانی، ۱۳۷۶: ۷۵۶)  
«کی شود این چشمه دریا مدد مکتس زین مشت خاک نیک و بد

عبداللطیف گوید: «مکتبس به معنی پنهان شونده و در صراح واقع شده، کناس به کسر، جای خواب آمد و پنهان شدن او در آن است» (همان، دفتر ششم: ۳۷۷) نیکلسون این واژه را «مکتبس» ضبط کرده است. مکتبس از کبس در معنای به خاک انباشتن چاه و جوی است. «لغت نامه. کبس». با توجه به بیت قبلی که گفته است:

تاکنند این چشمه‌ها را خشک بند

خاک‌ها پر کرده دامن می‌کشند

ضبط «مکتبس» درست تر است.

Archive of SID

### نتیجه گیری

عبداللطیف عباسی یکی از شارحان توانمند دوره جهانگیری (۱۰۱۴-۱۰۳۷) و اوایل دوره شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) است. از او آثاری متعدد در زمینه‌های گوناگون بویژه مثنوی مولانا و حدیقه سنایی به یادگار مانده است. **لطایف المعنوی** از جمله آثار اوست که پیرامون ابیات دشوار مثنوی پرداخته شده است. مؤلف در این اثر ابیاتی را که در آن ابهام و پیچیدگی وجود داشته، از زوایای قرآنی، واژه‌ای، عرفانی، فقهی... مورد بررسی قرار داده و هم چنین تمام دیباچه‌های عربی مثنوی را به فارسی روان برگردانده است و بیت‌هایی را که در آن اشاره به آیه یا حدیثی شده، صورت کامل آنها را ذکر و مورد شرح و تفسیر قرار داده است. امتیاز اصلی این شرح در قیاس با سایر شروح مثنوی، در این است که عبداللطیف، ابهام‌های موجود در ابیات مثنوی را، فقط از طریق خود مثنوی حل کرده است، حال آن که شارحان دیگر مثنوی کمتر بدان پرداخته‌اند و طریق خطا پیموده‌اند.

شرح عبداللطیف به جهت اهمیتی که داشته در ادوار بعد پیوسته مورد توجه شارحان مثنوی شناس هندی تبار نظیر نورالله احراری، محمدرضا لاهوری، شاه عبدالفتاح، ولی محمد اکبرآبادی و در ایران، کریم زمانی و بدیع الزمان فروزانفر قرار گرفته است. از این اثر نسخه‌هایی در دانشگاه تهران و مجلس شورای اسلامی موجود است. اگر نسخه یا نگرشی علمی و محققانه تصحیح گردد می‌تواند بسیاری از مشکلات مثنوی را حل کند.

## پی نوشت

(۱) - نک: لطایف اللغات، نسخه خطی لغت نامه، ش: ۱۲۶ و نسخه دانشگاه تهران،

ش: ۸۵۵۷.

(۲) - مجموعه بتخانه، مشتمل بر چهل و پنج هزار بیت از دیوان سی و شش گوینده فارسی و نیز از اشعار نود شاعر دیگر است. کتاب در سال «۱۰۱۰ه» بدون مقدمه انسجام یافته و عبداللطیف، مقدمه ای درخور بر این کتاب افزود که به فهرست لطیف بس عجیب شهرت گرفت که به حساب جمل «۱۰۲۱ه» می شود. (صوفی «سده یازدهم ه»: بتخانه، نسخه خطی مجلس، صص ۴-۲)

Archive of SID

منابع و مآخذ

- ۱- احراری دهلوی، شاه میرمحمد نورالله، (۱۱۰۴ هـ.ق)، شرح مثنوی، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، ش: ۱۷۵۸۸.
- ۲- انقروی، اسماعیل، (۱۳۴۸)، شرح کبیرانقروی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران: زرین، چ اول.
- ۳- بیلقانی، مجیر، (۵۵۸۹ هـ)، دیوان اشعار، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، ش: ۲۳۲۴.
- ۴- چودهری، ممتازبیگم، (۱۹۸۹م)، تأثیرصوفیان ایران درتصوف شبه قاره، نشریه اداره اوقاف پنجاب.
- ۵- حبیبی، عبدالحی، (۱۳۵۱)، عبداللطیف عباسی بنیروی، «آریانا»، ش: ششم.
- ۶- حسینی گجراتی، سیدعبدالفتاح، (۱۲۹۳ هـ.ق)، مکاشفات رضوی، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، ش: ۱۲۷۸۴.
- ۷- دشتی، حسن، (۱۳۹۱)، تحلیل شرح مثنوی نورالله احراری و مقایسه آن با شروح دیگر، «آینده میراث»، ش: ۵۰.
- ۸- سهالوی، عبدالعلی محمد، (۱۳۳۰ هـ.ق)، شرح مثنوی، چاپ سنگی پیشاور.
- ۹- زمانی، کریم، (۱۳۷۶)، شرح جامع مثنوی، ۶ ج، تهران: اطلاعات.
- ۹- سبزواری، حاج ملاهادی، (۱۲۸۵ هـ.ق)، شرح اسرار، سنایی، افست از چاپ سنگی.
- ۱۰- شیرازی، شاه داعی الله، (۱۳۶۳)، شرح مثنوی معنوی، تصحیح محمدنذیر رانجها، ج ۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ۱۱- شهیدی، سیدجعفر، (۱۳۸۱)، شرح مثنوی، دفترششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- صافی، قاسم، (۱۳۸۷)، نفوذ مولانا درشبه قاره، مجله دانشکده ادبیات علوم انسانی، ۱۶۰.
- ۱۳- صوفی، ملامحمد، (۱۰۲۱ هـ.ق)، بتخانه، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، ش: ۳۰۸۲۷.
- ۱۴- عباسی، عبداللطیف، (سده یازدهم)، لطایف المعنوی من الحقایق المثنوی، نسخه خطی دانشگاه تهران، ش: ۱۱۰۰.
- ۱۵- عباسی، عبداللطیف، (۱۰۳۲ هـ)، نسخه ناسخه مثنویات سقیمه، نسخه خطی مجلس، ش: ۱۴۹۸۷.

- ۱۶- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۵)، شرح مثنوی شریف، تهران، زوآر، ۳، ج ۱، چ ۲.
- ۱۷- فردوسی، (۱۳۹۰)، شاهنامه، تصحیح سعید سعیدیان، تهران، قطره.
- ۱۸- گلپینارلی، عبدالباقی، (۱۳۷۱)، نثر و شرح مثنوی شریف، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۹- کنبوه، محمد صالح، (بی تا)، عمل صالح (شاهجهان نامه)، تصحیح وحید قریشی، لاهور.
- ۲۰- لاهوری، عبدالحمید، (بی تا)، پادشاه نامه، چاپ کلکته.
- ۲۱- لاهوری، محمد رضا، (۱۳۸۱)، مکاشفات رضوی در شرح مثنوی، تصحیح رضا روحانی، تهران: سروش.
- ۲۲- مولوی، جلال الدین، (۱۳۷۲)، مقالات مولانا، ویرایش جعفر مدرس صادقی، چ اول، تهران: مرکز.
- ۲۳- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، متن و شرح مثنوی مولانا، تصحیح و توضیح محمد استعلامی، ۷، چ ۹، تهران: آگاه.
- ۲۴- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۴)، کلیات شمس، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۵- نذیر، احمد، (۱۳۵۱)، عبداللطیف عباسی گجراتی و نسخه انتقادیش، «آینده»، هفدهم، ۷.
- ۲۶- نیکلسون، رینولدالین، (۱۳۸۱)، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۷- London, ۱۹۷۰, persian literature, A Bio- bibliographical survey C. A. storey.